

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و هفتم، شماره پیاپی ۱۰۳
زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۴۱-۱۱۹

بررسی حکم فقهی حرمت حفظ کتب ضلال*

علی کشاورز

دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی مشهد

Email: ali.keshavarz@stu.um.ac.ir

دکتر محمدتقی فخلعی

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

Email: fakhlajei@um.ac.ir

چکیده

در کتاب‌های فقهی از گذشته تا اکنون به حکم حرمت در خصوص حفظ برخی کتب اشاره شده است که از آن‌ها به «کتب ضلال» تعبیر می‌شود. هرچند تعریف ضلال (و هدایت) و اضلال (و اهداء) در لسان فقها چندان روشن نیست اما وقتی از حرمت حفظ (از تلف) سخن می‌گویند مرادشان جلوگیری از استماع (و اطلاع) از سایر اقوال است و ادله‌ای که در این خصوص آورده‌اند نیز با خلط بین دو مقام استماع (و اطلاع) و مقام اتباع، گویا مبتنی بر این پیش‌فرض است که بین استماع (و اطلاع) با اتباع، ملازمه جریان دارد و اگر جلوی استماع گرفته شود قطعاً جلوی اتباع نیز گرفته خواهد شد.

نتیجه اینکه اولاً ادله‌ای که ادعا شده همگی قاصر از اثبات حکمی در خصوص جلوگیری از استماع است، در ثانی خلط دو مقام، جایز نیست چراکه صرف استماع منجر به اتباع نمی‌شود و بین آن‌ها هیچ‌گونه ملازمه‌ای وجود ندارد. نهایت اینکه با توجه به وجود کتابی چون قرآن که از طرفی خود مجمع الاقوال است و انتخاب قول احسن برای اتباع را هم از میان اقوال مختلف به عهده انسان گذاشته و هیچ‌اگرایی در این زمینه را روا ندانسته و از طرف دیگر با وجود قول احسن (قول خدا) در آن به‌عنوان قول معیار، دیگر بحث از اتلاف کتاب یا ممنوعیت استماع قولی، بی‌معناست.

کلیدواژه‌ها: حکم فقهی، حرمت حفظ، کتب ضلال، اضلال، اتباع.

مقدمه

آنچه در این پژوهش به آن پرداخته خواهد شد بررسی یک حکم فقهی است که در آن حفظ برخی کتب ممنوع شده است، کتبی که تحت عنوان «ضلال» جای می‌گیرند. از نظر تبارشناسی این حکم فقهی، به نظر، اولین فقیهی که به حرمت تکسب با کتبی تحت عنوان کتب ضلال ملتزم شده شیخ مفید است. (المقنعه، ۵۸۹) و از زمان او تاکنون این حکم فقهی در کتب فقها ذکر شده است هرچند به طور ضمنی ذیل برخی اعمال حقوقی مرتبط با کتب، اعم از کتب ضلال یا کتب کفر یا تورات و انجیل و... به آن پرداخته‌اند. به‌عنوان نمونه سلار اخذ اجرت بر کتب کفر را حرام می‌داند (المراسم العلویه، ۱۷۲). اینکه او به‌جای واژه ضلال از کفر استفاده می‌کند شاید به این دلیل باشد که در دیدگاه او، ضلال در واقع معنایی جز کفر ندارد و شیخ طوسی، کفر و ضلال را در کنار هم ذکر می‌کند و نسخه‌برداری از هر دو و تخلیذ آن‌ها را جایز نمی‌شمارد (نهایه، ۳۶۷)؛ اما از سایر فقها قاضی ابن‌براج، نسخه‌برداری و حفظ کتب ضلال و همچنین ایراد شبهه و تخلیذ آن در کتب را حرام می‌داند (المهذب، ۳۴۵/۱). ابن‌ادریس نیز علاوه بر نسخه‌برداری و حفظ، اخذ اجرت بر آن را نیز جایز نمی‌داند (السرائر، ۱۱۸/۲). محقق حلی (شرایع الاسلام، ۲/۲۶۴) و علامه (ارشاد الاذهان، ۱/۳۵۷) نیز حفظ و نسخه‌برداری را فی‌نفسه حرام می‌دانند اما علامه در جایی دیگر بعد از ذکر کتب ضلال نسخه‌برداری تورات و انجیل و تعلیم و اخذ اجرت بر آن‌ها را نیز ذکر می‌کند. (تحریر الاحکام، ۲/۲۶۰)

به نظر می‌رسد علامه تورات و انجیل را به‌عنوان مصادیق کتب ضلال می‌آورد. در تذکره نیز ابتدا وقف بر کتابت تورات و انجیل را ذکر می‌کند و دلیل می‌آورد که چون منسوخ و تحریف شده‌اند وقف بر آن‌ها جایز نیست و در ادامه وقف بر کتابت کتب ضلال را ذکر می‌کند (تذکره الفقهاء، ۲/۴۲۹) وی استیجار برای تعلیم این کتب (همان، ۲۹۸) و وصیت به کتابت تورات و انجیل و کتب ضلال را در جایی دیگر مشمول حکم عدم جواز می‌داند (همان، ۴۸۳). اینکه همواره تورات و انجیل با کتب ضلال ذکر شده به نظر می‌رسد به این دلیل باشد که نزد علامه، از اظهر مصادیق کتب ضلال به شمار می‌رود، از این روست که محقق کرکی در شرح قواعد علامه خاطر نشان می‌کند که تورات و انجیل از کتب ضلال بلکه از رؤوس کتب ضلال‌اند و مراد علامه از ذکر این دو کتاب آن‌هم وقتی ذکر کتب ضلال کفایت می‌کرد شاید توجه دادن به این نکته باشد که این‌ها در اصل ضلال نبوده‌اند یا اینکه منسوخ بعد از نسخ

شریعت) از حق بودن خارج می‌شود. (جامع المقاصد، ۲۶/۴). شهید اول (اللمعه الدمشقیه، ۹۲) و شهید ثانی (الروضه البهیه، ۲۱۴/۳) علاوه بر حفظ و نسخه‌برداری، درس، قرائت، مطالعه و مذاکره را نیز اضافه می‌کنند. از آنچه ذکر شد این‌گونه برداشت می‌شود که تمام موارد ذکر شده اعم از تکسب، وقف، وصیت یا استیجار برای تعلیم و نسخه‌برداری و کتابت در واقع متفرع بر حفظ کتب ضلال هستند و در بقای آن دخیل‌اند؛ بنابراین اصل و عنوان بحث را می‌توان «حرمت حفظ کتب ضلال» نامید.

توضیح واژگان بحث

مراد از حرمت: مراد از حرمت، حکم تکلیفی است و از آنجا که حرمت تکسب با فعلی در صورتی وجیه است که خود فعل حرام نفسی باشد می‌توان گفت در صورت اثبات آن نوبت به حکم وضعی می‌رسد که بحث اخیر بعد از بررسی ادله و تمام‌بودن آن‌ها متصور است. علاوه بر اینکه ظاهراً مراد از حرمت حفظ، نزد برخی وجوب اتلاف است. (الروضه البهیه، ۲۱۴/۳؛ جواهر الکلام، ۵۶/۲۲).

مراد از حفظ: همان‌طور که در لغت هم به معنای به خاطر سپردن (نقیض نسیان) آمده و هم به معنی حفظ و حراست (از تلف) (لسان العرب، ۴۴۱/۷) فقها نیز هر دو معنا را ذکر کرده‌اند و گویا حفظ معنای اصطلاحی ندارد بلکه مراد از آن همان معنای لغوی است.

محقق کرکی می‌نویسد حفظ کتب ضلال یعنی حفظ آن‌ها در سینه (از برکردن) یا حفظ آن‌ها به معنی صیانت آن‌ها از اسباب تلف (جامع المقاصد، ۲۶/۴) اما محقق اردبیلی حفظ به معنی صیانت از اسباب تلف را اظهر می‌داند (مجمع الفائده، ۷۵/۸) و محقق نراقی مراد از حفظ را تنها به حفظ از فرسوده‌شدن محدود می‌کند (مستند الشیعه، ۱۵۷/۱۴). محقق ایروانی نیز سه احتمال را در مورد معنای حفظ ذکر می‌کند مبنی بر اینکه یا مراد از حفظ، عدم تعرض برای اتلاف است که این از عبارت بعید است یا مراد از حفظ، اثبات ید بر آن و حفظ آن است و یا مراد از حفظ چنانکه از ظاهر آن برمی‌آید، حفظ از تلف است. پس مورد آن خصوص موقعیتی است که کتاب در معرض تلف باشد و آب و آتش متوجه آن شود و فرد آن را از تلف حفظ کند مثل حفظ نفس محترمه از تلف که همین‌طور است و گرنه صرف مهمان‌کردن کسی و دعوت کردن او به خانه اگر در خارج خانه بلا و آفتی متوجه او نباشد حفظ او محسوب

نمی‌شود. (حاشیه المکاسب، ۲۵/۱).

مراد از کتب ضلال

ضلال در لغت ضد هدی و رشاد و اضلال ضد اهتداء و ارشاد است و ضاله، حیوانی است که برای او صاحبی (ربی) نمی‌شناسند، ضلّ الشیء یعنی «خفی و غاب» و اصل معنای ضلال یعنی «غیبوبه» چنانکه گفته می‌شود: «ضلّ الماء فی اللبن اذا غاب و ضلّ الکافر اذا غاب عنه الحججه و ضلّ الناسی اذا غاب عنه حفظه» و همچنین به آبی که زیر صخره‌ای جریان دارد و نور خورشید به آن نمی‌رسد «ضَلَّ» می‌گویند. (لسان العرب، ۳۹۰/۱۱-۳۹۶).

محقق اردبیلی مراد از کتب ضلال را این‌گونه بیان می‌کند که شاید مراد از آن اعم از کتب ادیان منسوخه و کتب مخالف با حق (امامیه) چه در اصول و فروع و همچنین کتب احادیثی که معلوم است جعل شده‌اند باشد نه احادیثی که ضعیف‌اند به دلیل مذهب یا فسق راویان آنها با اینکه احتمال صدور هم می‌رود بنابراین حفظ صحاح سته جائز است مثل احادیثی که در کتب ماست علی‌رغم اینکه راویان آنها به دلیل زیدی، فطحی یا واقفی بودن، ضعیف‌اند پس شایسته نیست که از اخبار نبوی که عامه روایت کرده‌اند اعراض کنیم. خلاصه ظاهر این است که آنچه ممنوع است فقط ضلال است نه تصنیفات مخالفان در مذهب (غیر از امامیه) هرچند موافق حق باشد (امامیه). پس تفاسیر مخالفان ممنوع نیست مگر مواضعی که بطلان و فساد آن معلوم باشد و اصول فقه آنها هم مگر در موارد نادر بلا اشکال است زیرا حق در اصول فقه با دلیل اثبات می‌شود و در دین چیزی مقرر نشده که با آن مخالفت شود بلکه کتاب‌های آنها در اصول فقه در نقل خلاف و اختیار آنچه مبرهن و حق است مثل کتاب‌های ما هستند. (مجمع الفائده، ۷۵-۷۶/۸).

اما محقق بحرانی این تفریعات و تخریجات را در واقع تیری در تاریکی می‌داند و می‌گوید اختصاص منع به ضلال اگر دلیلی داشت خوب بود هرچند اشکال به آن وارد است که شاید مراد از کتب ضلال کتب اهل ضلال باشد و این مجاز شایعی در کلام است و به این ترتیب آنچه محقق اردبیلی در مورد تخصیص به ضلال ذکر کرده منتفی می‌شود و به‌طور مطلق همه مصنفات اهل ضلال را در برمی‌گیرد و این با نهی وارد شده در خصوص هم‌نشینی با آنها و استماع کلامشان حتی برای رد، از ترس شمول عذاب نیز مناسبت دارد. (الحدائق الناضره، ۱۴۳/۱۸).

اما صاحب مفتاح الکرامه برخلاف نظر بحرانی در خصوص کاربرد مجازی بیان می‌کند که ظاهر کلام اصحاب این است که کتاب ضلال کتابی است که همه مطالبش ضلال باشد و این اقتضای اصل حقیقت در الفاظ نیز هست و مثال می‌زند به تورات و انجیل، کتاب‌های حکمای قدیم که قائل به قدم عالم و عدم معاد بودند، کتب عبادت بت‌ها و منکران خداوند، کتب بدعت مثل کتب جبر و کتبی که در خصوص خلفای سه‌گانه و خوارج چه اصول دینشان چه فروع و فتاوی آن‌هاست اما کتبی که همه مطالبشان ضلال نیست بلکه مشتمل بر ضلال است درحالی‌که پر از مطالبی است که موافق با مکتب کلامی عدلیه است مثل کتب معتزله و بعضی کتب اشاعره و تفاسیر آن‌ها و اصول فقه آن‌ها و صحاح سته، حفظ آن‌ها حرام نیست. وی در ادامه ملاک را دایره مدار اغراض و مقاصد و ترتب مصالح و مفاسد می‌داند و سه صورت برای آن متصور می‌شود. صورت اول کتاب‌هایی که برای تقویت ضلال اسلامی یا ضلال مخالف با حکم شرعی ثابت به دلیل قطعی به آن استدلال شود که واجب الاتلاف است. صورت دوم کتبی که به آن احتجاج نمی‌شود مثل اخبار و فتاوی غیر اصحاب امامیه که حفظ و نسخه‌برداری آن‌ها حرام است ولی اتلاف آن‌ها واجب نیست و صورت سوم کتبی که نوشته شده تا به کمک آن بر معانی کتاب و سنت استدلال شود مثل کتب اصول فقه که بلا اشکال است. (۲۰۷-۲۰۹/۱۲)

البته صاحب جواهر هم این تفصیل که کتب ضلال یا همه‌اش ضلال است یا مشتمل بر ضلال است را بر نمی‌تابد و قائل است که در لسان دلیل، فرقی میان معد و غیر معد، کل یا بعض، اصلی یا فرعی وقتی معلوم الضلال باشد نیست هرچند در ادامه می‌گوید غالب کتب مخالفین و ملل فاسد، امروزه از کتب ضلال خارج‌اند چون به دلیل وقوع نقض و افساد مطالب آن‌ها توسط اصحاب ما دیگر مثل این است که از بین رفته‌اند و امروزه دیگر اتلاف آن‌ها به معنی نابودکردن آن‌ها از عرصه وجود، واجب نیست. (جواهر الکلام، ۵۹/۲۲-۵۸).

اما کسی که سعی می‌کند عنوان بحث را و در واقع مراد از ضلال را به صورت منقح بیان سازد شیخ انصاری است. وی در مکاسب مراد از ضلال را به دو شکل بررسی می‌کند. به نظر او یا مراد از ضلال چیزی است که فی‌نفسه باطل باشد که در این صورت کتب ضلال، کتب مشتمل بر مطالب باطل است یا اینکه مراد از ضلال، معنای مقابل هدایت باشد که در این صورت دو احتمال است:

احتمال اول (در مجموع احتمال دوم) اینکه کتب ضلال کتبی است که به قصد حصول

ضلال نوشته شده است.

احتمال دوم (در مجموع احتمال سوم) در واقع کتابی است که موجب ضلال شود هر چند مطالبش حق باشد مثل بعضی از کتب عرفا و حکما که مشتمل بر ظواهر منکری است که ادعا می‌کنند غیر از ظاهر آن‌ها را اراده کرده‌اند.

اما شیخ انصاری قبل از اینکه در واقع نظر مختار خود را بیان کند توضیح می‌دهد که کتاب‌های آسمانی منسوخ و تحریف نشده داخل در کتاب‌های ضلال نیستند اما کتاب‌های آسمانی تحریف شده مثل تورات و انجیل داخل در کتب ضلال‌اند به معنای اول (کتب مشتمل بر مطالب باطل) نسبت به ما چراکه دیگر بعد از بداهت نسخ آن کتب برای مسلمانان، موجب ضلال نمی‌شوند (۲۳۵/۱)

در ادامه شیخ از بین سه احتمال که ذکر کرد یعنی کتب مشتمل بر مطالب باطل، کتبی که به قصد حصول ضلال نوشته شده و کتبی که موجب ضلال باشد هر چند مطالبش حق باشد، احتمال اخیر را ظاهر از دلیل «نفی خلاف» می‌داند. (همان، ۲۳۶).

محقق ایروانی نیز در صورت تمامیت ادله همین احتمال سوم را مناسب می‌داند (حاشیه المکاسب، ۲۵/۱) و سید یزدی نیز احتمال سوم را منتها در صورتی که شان آن اضلال باشد و به عبارتی نوعاً موجب ضلال شود می‌پذیرد و معتقد است کتابی به صرف اینکه مشتمل بر مطالب باطل باشد کتاب ضلال محسوب نمی‌شود مانند کتب اشعار عاشقانه و مانند آن‌که از کتب ضلال نیستند و همچنین کتب داستان‌های غیر واقعی و کاذب خصوصاً اگر به غرض پند و اندرز نوشته شده باشند مثل کتاب انوار سهیلی و مانند آن و همچنین کتبی که از نظر ادبی سودمندند مثل کتاب مقامات حریری و بدائعی و مانند آن‌ها. (حاشیه المکاسب، ۲۳/۱).

منتظری نیز در دراسات همین احتمال سوم را اظهر می‌داند ولی نه به این معنی که موجب ضلال شود ولو برای یک نفر به دلیل جهل و ساده‌لوحی اش آن‌هم به ندرت و گرنه لازم می‌آید که همه کتاب‌ها حتی مثل قرآن کریم و کتب حدیث، کتب ضلال باشند بلکه به این معنی که برای کثیری از افراد معمولی خالی‌الذهن که به آن مراجعه می‌کنند موجب ضلال شود. (۹۹/۳)

اما خوئی در شرح خود بر مکاسب شیخ، مراد از کتب ضلال را مجموع احتمالات دوم و سوم می‌داند آنجا که می‌گوید مراد از کتب ضلال هر آن چیزی است که به قصد اضلال و اغوای مردم نوشته شده و موجب ضلالت و گمراهی در اعتقادات و فروع شود. (مصباح الفقاهه، ۴۰۲/۱-۴۰۱).

در این میان تنها سید محمد صادق روحانی است که از بین سه احتمالی که شیخ انصاری ذکر کرده احتمال دوم را انتخاب می‌کند یعنی کتبی که به قصد حصول ضلال نوشته شود حتی اگر مطالبش حق باشد. (فقه الصادق، ۲۶۸/۱۸؛ منهاج الفقاهه، ۳/۴۳).

حال بعد از گزارش نسبتاً مبسوطی از اقوال فقها در مورد معانی کتب ضلال پرسش این است که بالاخره با وجود این همه اختلاف نظر، مراد از کتب ضلال چیست؟ این پرسش از این رو همچنان باقی است که برخی صرفاً بر اساس پیش‌فرض‌های اعتقادی، فرقه‌ای یا کلامی برای عنوانی که اختراع شده یعنی «کتب ضلال» معنا تراشیده و مصداق آورده‌اند و رهبران و علمای مذهبی و غیر مذهبی هر فرقه‌ای که با هر عقائدی خود را هدایت یافته می‌دانند (اعراف/۳۰) نیز می‌توانند نسبت به آنچه مخالف عقایدشان است همین دیدگاه را داشته باشند (فرقان/۴۲) و این روش کمکی به فهم مسئله نمی‌کند. نگارنده از این رو لازم می‌بیند ضلال و اضلال را با توجه به سیاق آیات قرآن، بازتعریف کند.

ابتدا باید گفت در قرآن، خداوند به‌طور عام می‌گوید هر که را بخواهد هدایت می‌کند و هر که را بخواهد گمراه می‌کند (به‌طور نمونه: بقره/۲۷۲؛ نحل/۹۳؛ فاطر/۸) و علاوه بر اینکه کسی که او گمراه کند دیگری نمی‌تواند او را هدایت کند (...وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ) و کسی که او هدایت کند دیگری نمی‌تواند او را گمراه کند (وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ...) (زمر/۳۶، ۳۷) که با توجه به سیاق آیات قرآن اساساً این آیات به‌منظور بیان مطلب دیگری نازل شده‌اند و آن، تذکر دادن این مطلب به پیامبر است که وی مسئول هدایت انسان‌ها نیست بلکه تنها وظیفه او بلاغ و انذار است.^۱ از این رو به نظر می‌رسد بحث‌های کلامی شکل گرفته پیرامون آیات اضلال خداوند، محصول شرایط بعد از عصر نزول است و گرنه در گفتمان قرآنی و سیاق آیات، چونان نگرشی نه اراده شده نه دیده می‌شود.

۱- «كَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَهٗوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» (انعام/۶۶)، «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (انعام/۱۰۷)، «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» (يونس/۱۰۸)، «إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (زمر/۴۱)، «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (شوری/۶)، «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...» (يونس/۹۹-۱۰۰)، «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (هود/۱۲)

از طرفی به طور خاص از کسانی که هدایت نمی‌کند به عنوان نمونه ظالم (بقره/۲۵۸؛ مائده/۵۱)، کافر (بقره/۲۶۴؛ مائده/۶۷) و فاسق (مائده/۱۰۸) نام می‌برد که در ادامه ذکر خواهد شد که این افراد همه زیرمجموعه یک حکم کلی قرار می‌گیرند.

از طرف دیگر می‌گوید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ...» (توبه/۱۱۵) که در ادامه باید دید چه کسانی را هدایت کرده است.

اما توضیح کسانی که هدایت نمی‌کند و کسانی که هدایت می‌کند:

برای گروه اول یعنی کسانی که هدایت نمی‌کند (گمراه می‌کند) می‌توان به قاعده و قانونی که خداوند مقرر داشته آن‌هم به نحو یک رابطه علی و معلولی اشاره کرد یعنی آیات سه و چهار سوره حج: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ (۳) كَتَبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (۴)» که با توجه به آیات دیگر^۲ به خوبی معلوم می‌شود که مراد از دعوت شیطان و تبعیت از او یا تبعیت از سنت‌های آباء و اجدادی و به دنبال آن هدایت نشدن به عدم تعقل و تدبیر نسبت به «ما انزل الله» و عدم اتباع از آن باز می‌گردد و طبق این قانون اگر الف اتفاق بیافتد، ب نیز اتفاق خواهد افتاد و از این رو معنای اضلال خداوند نیز (به دور از نگاه کلامی) واضح است چرا که خداوند علت را آفریده و بیان می‌کند و معلول یعنی ضلالت دایره مدار علت یعنی عدم تعقل و تدبیر در اقوال (اعم از قول خدا و غیر خدا) و اتباع از غیر علم (غیر ما انزل الله) است.

اما گروه دوم یعنی کسانی که خداوند آن‌ها را هدایت می‌کند:

در یک جا به طور مختصر می‌گوید که «...يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ» (رعد/۲۷) و در جای دیگر می‌گوید: «...يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يَنِيْبُ» (شوری/۱۳) تا اینکه در آیات هفده و هجده سوره زمر به طور تفصیلی بیان می‌کند: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادَ (۱۷) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱۸)» و در چند آیه بعد مناسب با این سیاق آمده: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳) وَأَنبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ (۵۴) وَأَتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ

۲- (ابراهیم/۲۲؛ نور/۲۱؛ نمل/۲۴) علی الخصوص آیات بیست و بیست و یک سوره لقمان «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُبِينٍ (۲۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ كُفُوًا كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱)» و آیه صد و هفتاد سوره بقره: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا آفَئِنَّا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ كُفُوًا كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۷۰)»

إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ بُغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۵۵)».

شاید بدون اغراق بتوان گفت آیات ۱۷ و ۱۸ سوره زمر تنها آیاتی است که خداوند به صراحت مشخص کرده چه کسانی را هدایت می‌کند. اولین نکته‌ای که از این آیات استنتاج می‌شود این است که خطاب در این آیات به عباد و سیاق نیز مربوط به ایمان (و اسلام در تقابل با شرک) است. نکته دوم اینکه با توجه به سیاق آیات، خداوند خواسته که از «أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» اتباع شود و به کسانی که «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» نیز بشارت داده بنابراین در یک کلام یعنی «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ الْقَوْلِ»؛ اما شاید به ذهن برسد که معنای اتباع از احسن چیست و چگونه ممکن است از بهترین قولی که در قرآن آمده تبعیت کرد درحالی که خدا خود آن را «احسن الحدیث» (زمر/۲۳) می‌نامد؟

نگاهی دقیق‌تر به آیات قرآن ما را به جواب می‌رساند و آن اینکه قرآن خود مجمع الاقوال نیز هست. هرچند تماماً قول خداست اما بسیاری از آیات با توجه به اینکه منطبق قرآن، منطبق گفتگوست؛ نقل قول است. به عبارت رساتر مراد از «قول» قول خدا و اقوال غیر خداست که خدا نقل کرده است.

به‌عنوان نمونه می‌توان به این موارد اشاره کرد: قول شیطان در تکبر و وزیدن (اعراف/۱۲)، قول مشرکان در مجنون خواندن پیامبر و اسطوره خواندن آیات قرآن (حجر/۶؛ انعام/۲۵؛ انفال/۳۱)، قول کافران در ساحر کذاب خواندن پیامبر (ص/۴)، قول بعضی یهودیان و مسیحیان که می‌گفتند عزیز و مسیح پسر خدا هستند (توبه/۳۰) و قول بعضی دیگر که می‌گفتند مسیح، خداست (مائده/۱۷) و قول بعضی دیگر که قائل به تثلیث بودند (مائده/۷۳)، قول دهری‌ها و منکران معاد (جاثیه/۲۴)، قول فرعون در خدا خواندن خود (نازعات/۲۴) و اقوال دیگر که بسیارند و در کنار این اقوال البته خدا از زبان رسولانش قول خود را نیز در سیاقی مناسب نقل کرده است.^۳

بنابراین اساساً اگر خداوند سایر اقوال را نقل نمی‌کرد دیگر اتباع از احسن، معنا نداشت و عقلاً ممکن هم نبود چراکه مقدمه عقلی اتباع از احسن، شنیدن جمیع اقوال و تعقل و تدبر در آن‌ها و بررسی بینه و دلیل هرکدام از آن‌هاست و گر نه چطور می‌توان فهمید که کدام قول

۳- خداوند خود با یک پرسش دعوت به تفکر می‌کند: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (فصلت/۳۳) و این‌گونه تذکر می‌دهد که قول احسن، قول خداست که به وسیله وحی بر زبان رسولانش جاری ساخته است و اتباع از قول احسن (ما انزل الله) منجر به هدایت است.

احسن است؟ بنابراین واضح است که تا وقتی کسی خود شخصاً جمیع اقوال و دلائل آن‌ها را نشود و در آن‌ها تدبر و تفکر نکند ممکن نیست که بتواند بعد از انتخاب، از احسن تبعیت کند و از ضلال خارج و هدایت شود.

لذا به عنوان نتیجه، کسی در ضلال است که اولاً اقوال را استماع و ثانیاً از احسن آن‌ها اتباع نکند و بنابراین اضلال نیز به همین ترتیب یعنی جلوگیری از استماع اقوال جهت تدبر و اتباع از احسن آن‌ها^۲ و این تعریف با اصل معنای لغوی آن که «غیبوبه» بود نیز تناسب دارد چنانکه قبل هم اشاره شد عرب به آبی که زیر صخره‌ای جریان دارد درحالی که صخره مانع رسیدن نور خورشید به آن می‌شود «ضَلَل» می‌گویند.

در اینجا لازم است به این نکته نیز اشاره شود که هدایت و ضلالت قائم به دو رکن است یعنی باید دو مقام را از هم تفکیک کرد: یکی مقام استماع (به‌طور کلی اطلاع) است و دیگری مقام اتباع.

در مقام استماع، آزادانه می‌توان اقوال را شنید چه قول خدا چه غیر خدا باشد اما در مقام اتباع، این قول خدا (در قرآن) است که برای مسلمان شایسته پیروی است. قبل از بررسی ادله اقامه شده این نکته قابل ذکر است که با توجه به اقوال فقها تا حدی واضح شد که مراد ایشان از بحث حفظ کتاب ضلال، «ممنوع من السمع» و ممنوع از نشر (نسخه‌برداری) است یعنی مقام استماع، حال باید ادله‌ای که اقامه شده را بررسی کرد.

ادله مطرح شده بر حرمت حفظ کتب ضلال

دلیل اول: آیات

به نظر می‌رسد اولین فقیهی که به دلیل کتاب و برخی آیات آن البته به اجمال اشاره کرده صاحب جواهر است. وی می‌نویسد حرمت حفظ کتب ضلال از آنچه که دلالت بر وجوب اجتناب از قول زور و لهو الحدیث و کذب و افترا بر خدا دارند نیز استفاده می‌شود. (۵۶/۲۲)

۲- گاه این جلوگیری توسط خود فرد صورت می‌گیرد و در این حالت خود فرد، خود را اضلال کرده فی المثل به دلالتی چون هواپرستی، تعصب نسبت به سنت‌های جاهلانۀ آباء و اجدادی و... اقوال را نمی‌شنود و یا تدبر نمی‌کند و منطقی است که از احسن آن‌ها نیز نمی‌تواند پیروی کند تا هدایت شود و گاه این جلوگیری توسط فرد دیگری صورت می‌گیرد مثل فرعون و سامری (طه/۷۹-۹۸)، بعضی اهل کتاب (بقره/۱۷۴-۱۷۵؛ مائده/۱۵)، رهبران و بزرگان (احزاب/۶۶-۶۷) و بعضی دیگر (لقمان/۶-۷) که برخی یا مشغول کردن سایرین به اقوالی دیگر غیر از قول خدا مثل سامری، احبار اهل کتاب، رهبران و بزرگان و نصر بن حارث باعث می‌شدند که قول خدا شنیده و اتباع نشود یا مثل برخی چون فرعون با استفاده از زور و تهدید و شکنجه.

اما شیخ انصاری تصریحاً ذم مستفاد از آیه ۶ سوره لقمان و امر به اجتناب از قول زور در آیه ۳۰ سوره حج را از ادله حرمت حفظ برمی‌شمارد. (المکاسب، ۲۳۳/۱). سید احمد خونساری تنها به ذکر ذم مستفاد از آیه لهوالحدیث (جامع المدارک، ۲۱/۳) و سید یزدی تنها به ذکر استدلال به آیه «واجتنبوا قول الزور» بسنده می‌کنند (حاشیه، ۲۳/۱)؛ بنابراین اجمالاً می‌توان گفت به ۲ آیه استدلال شده است.

آیه نخست: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» (لقمان: ۶) تقریب استدلال: آقای خوبی در مصباح الفقاهه می‌نویسد در تفسیر این آیه گفته شده کتابی که در آن لهو الحدیث باشد منظور است پس شامل حفظ کتب ضلال هم می‌شود (۴۰۳/۱) و منتظری نیز در تقریب استدلال به این آیه می‌نویسد مستفاد از این آیه، حرمت هر آن چیزی است که در طریق اضلال واقع شود و حفظ کتب ضلال نیز از آن جمله است. (دراسات، ۹۳/۳).

نقد و بررسی

خوبی ۳ اشکال را بر دلالت این آیه مطرح می‌کند. اول اینکه معلوم نیست حفظ کتب ضلال موجب اضلال شود. دوم اینکه برفرض که بپذیریم مستفاد از آیه، حرمت اشتراء کتب ضلال است دیگر دلالتی بر حرمت ابقاء و حفظ آن بعد از شراء ندارد مثل اینکه تصویر، حرام است اما نگهداری از آن حرام نیست یا زنا حرام است اما تربیت اولاد زنا حرام نیست. سوم اینکه شان نزول آیه مربوط به قضیه نضر بن حارث بن کلدی است که در واقع کتبی می‌خرد که در آن داستان‌های پارسیان علی‌الخصوص قصه رستم و اسفندیار بوده و با آن مردم را سرگرم می‌کرده تا به سخن قرآن گوش ندهند. (مصباح الفقاهه، ۴۰۳/۱).

محقق ایروانی نیز در نقد استدلال به این آیه مراد از اشتراء را تعاطی و تحدث به حدیث لهو به قصد اضلال می‌داند و بی‌شک اضلال حرام است اما این خارج از بحث ما در حرمت حفظ و اعدام کتب ضلال است که موجب اضلال می‌شوند (حاشیه، ۲۵/۱). اما منتظری در رد نظر ایروانی معتقد است حمل لفظ اشتراء به تحدث و سخن گفتن مخالف با ظاهر آیه است پس بهتر است آیه را حمل به ظاهرش کنیم مطابق با شأن نزول آن که در واقع مورد آیه می‌شود اشتراء کتب اباطیل و نشر آن به قصد جلوگیری از استماع قرآن. (دراسات، ۹۳/۳).

آیه دوم: «...وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج: ۳۰)

تقریب استدلال: در تقریب استدلال این آیه آمده قول زور به کذب تفسیر شده بنابراین آیه

دلالت می‌کند بر نابودی کتب ضلال چراکه این کتب از اظهر مصادیق کذب بلکه کذب به خدا و رسول اوست (مصباح الفقاهه، ۴۰۴/۱) و نیز گفته شده قول زور گرچه در تکلم به باطل ظهور دارد اما بعد از اینکه آیه شریفه در اخبار وارد شده استماع غنا تفسیر شده معلوم می‌شود مراد از قول زور اعم از تکلم به آن توسط خود شخص یا دیگری است بنابراین مستفاد از آیه، اجتناب مطلق از باطل است به نحو قول باشد یا کتابت. (فقه الصادق، ۲۶۴/۱۴).

نقد و بررسی

در نقد استدلال به این آیه گفته شده غایت آنچه از این آیه استفاده می‌شود وجوب اجتناب از تکلم به کذب است و حتی دیگر دلالتی بر اعدام کذب ندارد چه برسد به اتلاف کتب ضلال و گرنه اعدام همه کتبی که در آن کذب بود واجب می‌شد مثل اکثر تواریخ و مانند آن و کسی از محصلین فقه به این مطلب ملتزم نمی‌شود چه برسد به فقها. (مصباح الفقاهه، ۴۰۴/۱؛ دراسات، ۹۴/۳)

ایروانی نیز اشکالاتی را مطرح می‌کند، اول اینکه امر به اجتناب از قول زور مثل امر به اجتناب از غیبت و بهتان و مانند آن از سایر محرمات است. دوم اینکه مراد از آن ترک ایجاد است نه ترک موجود خواه با فرار و دوری از آن یا با اعدام آن و سوم اینکه صدق قول بر کتابت معلوم نیست تا کتابت و نسخ کذب نیز شامل قول زور شود و چهارم اینکه احدی ملتزم به حرمت اثبات ید یا وجوب اتلاف اکاذیب مکتوب نشده است. (حاشیه، ۲۵/۱)

نتیجه اینکه این آیه نیز مثل آیه قبل هیچ دلالتی بر مدعا ندارند و در مقام بیان مطلب دیگری هستند یعنی تقبیح قائل به کذب (خواه مطلق کذب خواه کذب به خدا که در آیات بسیاری نیز تاکید شده است) و تقبیح کسی که مانع استماع اقوال (اعم از قول خدا) و به دنبال آن اتباع از قول احسن (قول خدا) می‌شود.

دلیل دوم: روایات

صاحب حدائق اعلام می‌کند که هیچ روایتی در خصوص این مسئله یعنی حرمت حفظ کتب ضلال نیافته است (الحدائق الناضرة، ۱۴۱/۱۸) اما با این وجود به چند روایت اجمالاً استدلال شده است.

روایت اول

علامه در نهاییه الاحکام به ذکر روایتی می‌پردازد که در آن حضرت علی (ع) روزی در راه مسجد در دست عمر ورقی از تورات می‌بیند و به او دستور می‌دهد که آن را نابود کند و در

ادامه می‌گوید اگر موسی و عیسی علیهما السلام زنده بودند چاره‌ای جز پیروی از من نداشتند. (۴۷۱/۲).

نقد و بررسی

نگارنده اصلاً چنین روایتی را در هیچ کتاب حدیثی نیافت جدا از اینکه متن حدیث، غلوآمیز است و احتمالاً از ساخته‌های غلات است که به کتاب علامه راه یافته لکن مشابه این حدیث در مورد پیامبر (ص) را شیخ صدوق در معانی الاخبار به شکل مرسل^۵ و گویا از غریب الحدیث ابو عبید، این‌گونه نقل می‌کند: که عمر نزد رسول خدا می‌آید و می‌گوید ما احادیثی از یهود می‌شنویم که تعجب ما را برمی‌انگیزد آیا صلاح می‌دانی که بعضی از آن‌ها را یادداشت کنیم؟ پیامبر (ص) در پاسخ می‌گوید: آیا متحیرید همان‌طور که یهود و نصارا متحیر شدند؟ به یقین برای شما «بیضاء نقیه» آورده‌ام و اگر موسی زنده بود جز پیروی از من چاره‌ای نداشت. شارح توضیح می‌دهد که در واقع پیامبر می‌گوید آیا در اسلام متحیرید و دین خود را نمی‌شناسید که می‌خواهید آن را از یهود و نصارا اخذ کنید؟ (معانی الاخبار، ۲۸۲).

اولاً قبل از هر چیز می‌توان گفت مراد از احادیث یهود، تورات کتابی که بر موسی نازل شد نیست بلکه مثلثات (میشنا) است چراکه وقتی یهود کتاب خدا را به کناری نهادند (آل عمران/۱۸۷) در دینشان متحیر شدند لذا بجای کتاب خدا از احادیثی که اخبارشان می‌ساختند و به خدا و رسول نسبت می‌دادند و نقل می‌کردند (آل عمران/۷۹-۷۸؛ بقره/۷۹-۷۸) تبعیت کردند^۶ و این مطلب از مسئله پیروی از پیامبر و آنچه آورده یعنی «بیضاء نقیه» که در روایت به آن اشاره شده و روایات مشابه نیز فهمیده می‌شود چرا که با توجه به آیات مخصوصاً آیه ۱۵۷ سوره اعراف و این قسمت از آن «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» می‌توان فهمید که مراد پیامبر از تبعیت کردن از وی، تبعیت از قرآن، کلام خداست. در نتیجه اساساً میان این حدیث و موارد مشابه با بحث حاضر ارتباطی نیست چراکه اتباع از احادیث یهود قطعاً جایز نیست چون با وجود علم یعنی قرآن دیگر تمسک به غیر قرآن هرچه باشد اعم از احادیث یهود معنا ندارد.

۵- این حدیث و توضیحات بعدی آن در غریب الحدیث ابو عبید، قاسم بن سلام (۲۲۴ ق) به این ترتیب است: «وَقَالَ أَبُو عَبِيدٍ: فِي حَدِيثِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أَتَاهُ عُمَرُ فَقَالَ: إِنَّا نَسْمَعُ أَحَادِيثَ مِنْ يَهُودٍ تَعْجِبُنَا أَفْتَرِي أَنْ نَكْتَبَ بَعْضُهَا فَقَالَ: أَمْتَهُوكونَ أَنْتُمْ كَمَا تَهُوكونَ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا بِيَضَاءَ نَقِيَّةٍ لَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا مَا وَسَعَهُ إِلَّا اتِّبَاعِي. وَتَفْسِيرُ هَذَا الْحَرْفِ فِي حَدِيثٍ آخَرَ مَرْفُوعٍ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قُلْتُ لِلْحَسَنِ: مَا مَتَهُوكونَ قَالَ: مَتَحِيرونَ. قَالَ أَبُو عَبِيدٍ: يَقُولُونَ أَمْتَحِيرونَ أَنْتُمْ فِي الْإِسْلَامِ لَأَ تَعْرِفُونَ دِينَكُمْ حَتَّى تَأْخُذُوهُ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى [قَالَ أَبُو عَبِيدٍ -]: فَمَعْنَاهُ أَنَّهُ كَرِهَ أَخْذَ الْعِلْمِ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ. وَأَمَّا قَوْلُهُ: لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا بِيَضَاءَ نَقِيَّةٍ فَإِنَّهُ أَرَادَ أَلْمَلَةَ الْحَنِيفِيَّةَ فَلِذَلِكَ جَاءَ التَّأْنِيثُ كَقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ {وَذَلِكِ دِينُ الْقِيَمَةِ} إِنْ مَا هِيَ فِيمَا يَفْسُرُ أَلْمَلَةَ الْحَنِيفِيَّةَ» (۲۸/۳).

۶- برای شرح بیشتر این حدیث نک: نور الدین الملا الهروی القاری، مرآة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ۲۶۳/۱.

از اینجا نکته دیگری نیز دریافت می‌شود و آن این است که با توجه به متن حدیث (به فرض صحت انتساب این گفتگو به عمر که خود از مخالفان سرسخت حدیث و علی‌الخصوص کعب الاحبار بوده) می‌فهمیم شنیدن سایر اقوال در زمان پیامبر امر معمول و همه‌گیری بوده و اتفاقاً آنچه مورد تذکر حضرت واقع می‌شود استماع اقوال غیر نیست بلکه هشدار نسبت به اتباع از غیر قرآن و درعین حال معرفی معیاری جهت تشخیص صحیح از ناصحیح (علم از ظن) است و این روایت و روایات مشابه^۷ «لا تسألوا اهل الكتاب» به فرض صحت در مقابل «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * بِالْبَيِّنَاتِ وَالزَّبْرِ وَآتَيْنَا إِيَّاكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل/۴۴-۴۳) معنا پیدا می‌کند.

روایت دوم

در واقع روایت دوم، روایت تحف العقول (ابن شعبه حرانی) است و ابتدا صاحب مفتاح الکرامه متعرض بعضی مواضع آن شده است. (۲۰۶/۱۲-۲۰۷).

موضع اول... انما حرم الله صناعه التي يجي منها الفساد محضا

تقریب استدلال: گفته شده شکی نیست که کتب کفر و خوارج منجر به فساد می‌شود (مفتاح الکرامه، ۲۰۷/۱۲) و نیز گفته شده مفهوم حصر دلالت می‌کند جمیع منافع صناعت محرم، حرام باشد و حفظ از جمله منافع است. (مصباح الفقاهه، ۴۰۴/۱)

نقد و بررسی

گذشته از اینکه خبر تحف، مرسل و ضعیف است خوئی در رد استدلال به این موضع از روایت آورده است حرمت صناعت با حرمت ابقاء مصنوع هیچ تلازمی ندارد بنابراین نهایت چیزی که این موضع بر آن دلالت دارد این است که تألیف کتب ضلال از محرمات است چراکه صناعت بر آن صدق می‌شود اما دلالتی بر حرمت ابقا ندارد. (مصباح الفقاهه، ۴۰۵/۱)

ایروانی نیز مورد این موضع را صنعت می‌داند و اگر مناط عامی از آن استفاده شود، از صنعت به موارد غیر صنعتی که در علت منع یعنی منشائیت فساد، مشترک باشند نیز تعدی می‌کند نه به حفظ مصنوع یا موجود بلکه اگر از علت منع، مبعوضیت حتی به وجود فساد استفاده شود آن وقت اعدام و اتلاف آن مطلوب خواهد بود. (حاشیه، ۲۵/۱)

۷- بطور نمونه «...وَلَا تَسْأَلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ فَإِنَّهُمْ قَدْ طَال عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَحَسَّتْ قُلُوبُهُمْ، وَابْتَدَعُوا فِي دِينِهِمْ، فَإِنْ كُنْتُمْ لَا مَحَالَةَ بِسَائِلِهِمْ فَمَا وَافَقَ كِتَابَكُمْ فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَهُ فَاهْدُوا عَنْهُ وَاسْكُتُوا» (جامع معمر بن راشد، ۱۵۹/۱) و «قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ كِتَابِهِمْ، وَعِنْدَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ أَقْرَبُ الْكِتَابِ عَهْدًا بِاللَّهِ، وَتَقْرَأُونَهُ مَحْضًا لَمْ يَشَبْ» (مصنف ابی شبیه، ۳۱۳/۵) روایات دیگر مرتبط با خواندن سایر کتب بطور نمونه نک: مصنف عبدالرزاق، ۱۱۳/۶-۱۱۲

جز اینکه کتب ضلال غالباً در فساد محض متمرکز و محدود نمی‌شود. (دراسات، ۹۶/۳) موضع دوم: وما یکون منه و فیه الفساد و لایکون فیه شی من وجوه الصلاح محرم تعلیمه و تعلمه و علمه به و اخذ الاجر علیه و جمیع التقلب من جمیع الوجوه الحركات کلها... تقریب استدلال: یکی از موارد تقلب، حفظ است نتیجه اینکه حفظ کتب ضلال که خالی از وجوه صلاح‌اند حرام است.

نقد و بررسی

صدق تقلب بر حفظ، ممنوع است خصوصاً اگر غرض حافظ این باشد که کتاب، دست مردم نیافتد تا موجب اضلال آن‌ها نشود. (مصباح الفقاهه، ۴۰۵/۱) موضع سوم:... او یقوی به الکفر و الشکر فی جمیع الوجوه او المعاصی او باب یوهن به الحق فهو حرام محرم بیعه و شرائه و امساکه ... تقریب استدلال: حفظ کتب ضلال موجب تقویت کفر و شرک است نتیجه اینکه حفظ کتب ضلال حرام است.

نقد و بررسی

اولاً مورد روایت، کفر و شرک است و سایر موارد ضلال را شامل نمی‌شود (فقه الصادق، ۲۶۵/۱۴) و ثانیاً حفظ موجب تقویت کفر و اهانت به حق نیست (مصباح الفقاهه، ۴۰۵/۱) چراکه بین حفظ کتب ضلال و تقویت کفر عموم من وجه است، هر حفظی موجب تقویت کفر نمی‌شود مگر اینکه حفظ به قصد تقویت و علم به حصول تقویت انجام شود (دراسات، ۹۵/۳). خلاصه اینکه بعد از ذکر مواضع مورد نظر باید گفت به‌طور کلی روایت تحف العقول از حیث سند ضعیف است و چیزی هم جابر ضعف آن نیست بنابراین صلاحیت ندارد تا مستند حکمی از احکام شرعی واقع شود. (مصباح الفقاهه، ۴۰۵/۱).

روایت سوم

روایت ابو عبیده حذاء: «... من علم باب ضلال کان علیه مثل اوزار من عمل به و لا ینقص اولئک من اوزارهم شیئاً». (کافی، ۳۵/۱) محقق نراقی تنها کسی است که این روایت را در کنار روایت تحف به‌عنوان ادله حرمت حفظ ذکر می‌کند. (مستند، ۱۵۷/۱۴).

نقد و بررسی

با توجه به آیه: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أُنزِلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَطِيرُ الْأَوَّلِينَ * لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يَضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ» (نحل/۲۵-۲۴) این روایت نیز هیچ دلالتی بر مدعا ندارد بلکه صرفاً تطبیقی است بر آنچه در مورد معنای هدایت و ضلال (اهتدا و اضلال) بیان شد در خصوص حالتی که جلوگیری از استماع اقوال و اتباع از قول احسن توسط غیر باشد که به وضوح بار مسئولیت وی سنگین تر است.

روایت چهارم: حدیث عبدالملک بن اعین

شیخ انصاری این روایت را جزء ادله برمی شمارد. در این روایت عبدالملک خدمت امام صادق (ع) می رسد و شکایت می کند از حالش که مبتلا به نگاه کردن به ستاره ها شده است. حضرت می پرسد آیا حکم می کنی؟ وی پاسخ می دهد آری. حضرت دستور می دهد که کتاب های را بسوزان. (المکاسب، ۱/۲۳۴)

تقریب استدلال: امر دلالت دارد بر وجوب و مورد که کتب نجوم است خصوصیت ندارد و کتب ضلال را هم شامل می شود.

نقد و بررسی

اول اینکه به قرینه مناسبت میان سؤال و جواب، امر دلالت بر ارشاد می کند چراکه عبدالملک از امام می خواهد راهی به او نشان دهد تا از آن ابتلا خلاصی یابد و امام در واقع مناسب با این سؤال او را ارشاد می کند به راهی که از ابتلا خلاص شود. ثانیاً از تفصیلی که در روایت آمده فهمیده می شود که امر به احراق از باب مقدمه برای ترک القضا و حکم دادن است به عبارتی نگاه کردن به ستاره ها به عنوان آیات و نشانه های الهی و تدبیر در نظام خلقت یا مطالعه جایگاه ستاره ها فی نفسه اشکال که ندارد هیچ بلکه مطلوب نیز هست «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (انعام/۹۷) نهایت اینکه آنچه مذموم است حکم کردن و طالع بینی و پیش بینی و این گونه ادعاهای خرافی در خصوص آینده بر اساس جایگاه ستاره ها و صورت فلکی است بنابراین مورد روایت نه استماع بلکه اتباع است و از این نظر ارتباطی با محل بحث ندارد. سایرین نیز (المکاسب، ۱/۲۳۴؛ مصباح الفقاهه، ۱/۴۰۵؛ دراسات، ۳/۹۶) تصریح کرده اند که بدون حکم کردن، حفظ کتب جایز است و ایروانی (حاشیه، ۱/۲۵) و سید یزدی (حاشیه، ۱/۲۳) نیز اشاره کرده اند که مقدمه حرام حرام نیست و آنچه واجب است ترک القضا است ولی احراق حتی از باب مقدمه هم واجب نیست.

دلیل سوم: اجماع

علامه در منتهی المطلب تنها به ذکر عدم خلاف می‌پردازد (ط.ق، ۱۰۱۳/۲) ولی محقق اردبیلی از عدم خلافتی که او ذکر کرده، اجماع فهمیده است (مجمع الفائده، ۷۶/۸). محقق بحرانی نیز می‌گوید ظاهر منتهی می‌رساند که قضیه اجماعی است (الحدائق الناضره، ۱۴۱/۱۸). صاحب ریاض نیز آورده که عدم قول بالفرق بین طائفه و عدم خلاف بل چنانچه از ظاهر منتهی بر می‌آید اجماع قائم شده است (ریاض المسائل، ۶۹/۸).

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد اول اینکه چنین عدم خلاف یا اجماعی ثابت نباشد چراکه چنانکه گذشت صاحب حدائق مخالفت ورزیده (الحدائق الناضره، ۱۴۱/۱۸؛ یزدی، حاشیه، ۲۳/۱) و جوهری که فقها ذکر کرده‌اند را تخمینی اعتباری و برای اثبات احکام شرعی توقیفی، غیر قابل اعتماد دانسته است. دوم اینکه به فرض که اجماع محقق باشد اجماع تبعیدی نیست چراکه احتمال دارد مستند آن همین آیات و روایاتی باشد که ذکر شد و بعد از نقد آن‌ها دیگر به طریق اولی اجماع، غیر قابل اعتناست.

دلیل چهارم: عقل

شیخ انصاری به حکم عقل به وجوب قطع ماده فساد استناد می‌کند و البته از ظاهر کلام شیخ چنین برمی‌آید که تنها دلیل قابل اعتنا نزد وی همین حکم عقل است و چون عقل به مصالح و مفاسد نگاه می‌کند در ادامه مناظر را روی ترتب مفسده می‌برد و اذعان می‌دارد که حفظ کتب ضلال حرام نیست مگر از حیث ترتب مفسده ضلالت به نحو قطع یا احتمال قوی و اگر چنین نبود یا حتی مفسده محقق شده یا متوقع، معارض با مصلحت اقوا یا قریب‌الوقوع تر از مفسده متوقع بود دلیلی بر حرمت نیست (المکاسب، ۲۳۴/۱). به نظر خوانساری نیز عمده دلیل، حکم عقل است و حتی ظاهر روایات را ارشاد به حکم عقل به وجوب قطع ماده فساد می‌داند و تصریح می‌کند که در صورت وجود مصلحت غالبه همین عقل به جواز حفظ بل به وجوب آن حکم می‌کند. (جامع المدارک، ۲۱/۳).

نقد و بررسی

خوبی در رد استدلال به حکم عقل می‌نویسد اگر مدرک حکم عقل، حسن عدل و قبح ظلم باشد به این ادعا که قلع ماده فساد، حسن و حفظ آن، ظلم و هتک شارع است این ادعا مورد اشکال است چراکه دلیلی بر وجوب دفع ظلم در جمیع موارد نیست و گرنه باید بر خدا و انبیا

و اوصیا ممانعت تکوینی از ظلم واجب می‌بود. باینکه خدا کسی است که انسان را قادر بر عمل خیر و شر کرده و راه را به او نشان داده اما شاکرا و اما کفورا (یا شکر می‌کند یا کفران می‌ورزد) و اما اگر مدرک حکم عقل و جوب اطاعت و حرمت معصیت امر خدا به قلع ماده فساد باشد بازهم جز در موارد خاصی مثل شکستن بت‌ها صلیب‌ها و سایر هیاکل عبادت، دلیل نیست و وجوب شرعی در مورد خاص، ارتباطی به حکم عقل به قلع ماده فساد ندارد. (مصباح الفقاهه، ۴۰۲/۱).

روحانی نیز می‌گوید حفظ کتب ضلال که ظلم نیست تا قبیح باشد. نهایت اینکه عقل مستقل حکم می‌کند به قبح القاء فساد و حرمت تألیف کتب ضلال (فقه الصادق، ۲۶۳/۱۴). ایروانی نیز این‌گونه می‌نویسد که اگر عقل چنین حکمی کند باید با همان ملاک حکم کند به وجوب قتل کافر بلکه به‌طور مطلق هرکس که موجب گمراهی از راه خدا شود. لکن حکم عقل بدین صورت ممنوع است و عقل چنین حکمی نمی‌کند نهایت اینکه قدر متقین از حکم عقل، حکم به قبح القای فساد است و مصداق آن در اینجا تألیف کتب ضلال است نه حفظ آنچه تألیف شده یا عدم اتلاف آن یا اثبات ید بر آن. (حاشیه، ۲۵/۱). البته قبح تألیف کتب ضلال خارج از بحث حاضر است چراکه صرف تألیف و حتی نشر و مطالعه و استماع هیچ ملازمه‌ای با اتباع ندارد تا ضلال محقق شود.

گذشته از اینکه به نظر می‌رسد اولاً حفظ و نشر حتی به قصد اسماع و شنوندن از قبیل ظلم نیست چراکه در قرآن همان‌طور که گذشت اقوال بسیاری نقل و حفظ شده و اگر صرف حفظ این اقوال ظلمی به عباد بود به حکم ملازمه، خداوند و رسولش نیز نباید آن‌ها را نقل و حفظ می‌کردند. در ثانی قبح ظلم از احکام عقلیه ایست که بدون هیچ قید و شرطی می‌رود روی موضوعات خود و به حکم ملازمه، حفظ نیز بدون قید و شرط حرام می‌شود اما ظاهراً نزد خود شیخ نیز حفظ، ظلم نیست چراکه وی حرمت حفظ را مقید به ترتب مفسده ضلالت (یعنی اتباع) کرده و این تقیید وجهی ندارد جز اینکه ادعا شود بین حفظ (یا استماع) و ترتب مفسده ضلالت (یا اتباع) هم ملازمه جریان دارد که معلوم است چنین ملازمه‌ای وجود ندارد. سوم اینکه احکام عقلی، آبی از تخصیص اند اما فقها مواردی را از حکم حرمت حفظ، استثنا کرده‌اند مثل نقض و تحصیل ملکه بحث و که در مجموع نشان می‌دهد تمسک به دلیل عقل نیز برای اثبات مدعا جایز نیست.

جدا از این ادله که همگی قاصر از اثبات مدعا بودند به مویداتی نیز استناد شده است:

مؤیدات

مؤید اول

محقق اردبیلی آورده است که حفظ و نسخ از رضایت به عمل و اعتقاد خبر می‌دهد و این ممنوع است (مجمع الفائده، ۷۶/۸)

نقد و بررسی

واضح است که صرف آگاهی موجب اعتقاد قلبی نمی‌شود چه برسد به حفظ چنانکه فی‌المثل فردی بی‌دین که به جمع‌آوری عتیقه علاقه‌مند است اگر قرآنی خطی قدیمی هم داشته باشد به این معنی نیست که مسلمان شده و از اعتقاد او به اسلام خبر دهد. گذشته از اینکه همان‌طور که اشاره شد مقام استماع غیر از مقام اتباع است.

مؤید دوم

محقق اردبیلی (مجمع الفائده، ۷۶/۸) سید محمد جواد عاملی (مفتاح الکرامه، ۲۰۷/۱۲) و سید علی طباطبایی (ریاض المسائل، ۶۹/۸) اشاره کرده‌اند که کتب ضلال مشتمل بر بدعت است و بدعت از باب نهی از منکر واجب‌الدفع است و حفظ منافی وجوب دفع است.

نقد و بررسی

در این مورد هم آنچه ممنوع است اتباع از بدعت است نه استماع آن و خلط این دو جایز نیست.

مؤید سوم

گفته شده در حفظ کتب ضلال نوعی اعانه بر اثم است و شامل نهی «لا تعاونوا علی الاثم» می‌شود (مفتاح الکرامه، ۲۰۷/۱۲؛ ریاض المسائل، ۶۹/۸)

نقد و بررسی

همان‌طور که محقق نراقی نیز اشاره می‌کند تمسک به حرمت معاونت بر اثم در اینجا غیر مطرد است (مستند الشیعه، ۱۵۷/۱۴). چراکه اگر حتی اختلاف مبانی در صدق مفهوم اعانه را در نظر نگیریم آنچه ممنوع است اتباع است اما استماع نهایتاً بتواند به‌عنوان مقدمه اتباع مطرح شود بنابراین حفظ، اعانه بر استماع است نه اعانه بر اتباع و مقدمه حرام نیست تا اعانه بر آن، اعانه بر حرام باشد.

مؤید چهارم

صاحب جواهر آورده است که از ادله وجوب جهاد با اهل ضلال و اضعاف آن‌ها به هر

طریق ممکن استفاده می‌شود که مراد از جهاد، تدمیر و نابودی مذهب آن‌ها از طریق نابودی اهل آن مذهب است پس به طریق اولی دلالت می‌کند بر نابودی آنچه موجب تقویت آن‌ها می‌شود. (جواهر الکلام، ۵۷/۲۲) و کتب ضلال هم موجب تقویت آن‌ها می‌شود پس به قیاس اولویت تدمیر کتب ضلال هم واجب است.

نقد و بررسی

گذشته از اینکه تلقی صاحب جواهر از مسئله جهاد تأمل‌برانگیز است در رد این ادعا گفته شده اولاً نفس وجود کتب، موجب تقویت مذهب آن‌ها نیست در ثانی مراد از اهل ضلال هرکسی نیست که عقیده باطلی داشته باشد و سوم اینکه قیاس اولویت باطل است. (الصاق، ۲۶۶/۱۴).

مؤید پنجم

برخی به وجوب دفع ضرر محتمل تمسک کرده‌اند (ریاض المسائل، ۶۹/۸)

نقد و بررسی

تمسک به وجوب دفع ضرر محتمل یا مظنون، ضعیف است چرا که اگر دفع تنها منحصر به ائتلاف کتب ضلال می‌شد مفید به‌فایده بود لکن این‌گونه نیست زیرا دفع ضرر می‌تواند با عدم رجوع یا تلاش برای دفع شبهه نیز محقق شود (مستند الشیعه، ۱۵۷/۱۴) و حتی در این اعصار که وسائل طبع و نشر گسترده شده چه‌بسا ائتلاف نسخه یا نسخی از کتب موجب محو آن یا محو آثارش نشود بلکه چه‌بسا با ائتلاف (یا جلوگیری از نشر) آن کتاب، توجه مردم به آن، میل و انگیزه نسبت به آن بیشتر هم شود و برعکس، حفظ و نشر آن موجب وضوح بطلان و ضلالت آن شود بنابراین ساده‌ترین راه برای دفع ضرر و دفع اضرار این کتب، اتفاقاً حفظ و نشر آن است. (دراسات، ۱۰۴/۳).

نتیجه‌گیری

پس از بررسی آراء و نظرات و ادله ادعایی در خصوص حکم فقهی حرمت حفظ کتب ضلال می‌توان به این نتایج اشاره کرد:

۱- با توجه به سیاق آیات و بازتعریف معنای ضلال و اضلال، با توجه به بحث حاضر کسی در ضلال است که اقوال را نشنود و در آن‌ها تدبر نکند و بعد از احسن آن اقوال پیروی نکند و در مقابل کسی هدایت می‌یابد که جمیع اقوال را می‌شنود و به دور از هواهای نفسانی و

تعصب نسبت به سنت‌های جاهلانه آباء و اجدادی در آن‌ها تدبر و از احسن آن‌ها که همانا قول خداوند است پیروی می‌کند. اضلال نیز به همین ترتیب یعنی جلوگیری از شنیدن اقوال (اعم از قول خدا) و تدبر و مقایسه میان آن‌ها و بررسی دلایلشان جهت اتباع از قول احسن (قول خدا).

۲- همان‌طور که هدایت در دو مقام مورد نظر است یکی استماع اقوال و دیگری اتباع از قول احسن، به این معنی که تا شخصی جمیع اقوال را نشنیده باشد انتخاب و اتباع از احسن ممکن نیست و نمی‌داند که از احسن آن‌ها تبعیت می‌کند یا نه و از طرفی صرف استماع تا وقتی به اتباع از احسن ضمیمه نشود به هدایت نمی‌انجامد به همین ترتیب ضلالت نیز با صرف شنیدن اقوال تا وقتی اتباعی در بین نباشد محقق نخواهد شد هرچند قصد ناقل، کاتب، حافظ یا ناشر تحقق ضلالت یعنی اتباع از غیر احسن باشد.

۳- آنچه فقها در مورد حرمت حفظ کتاب به اصطلاح ضلال عنوان کرده‌اند مبتنی بر این پیش‌فرض که استماع لزوماً به اتباع می‌انجامد اولاً ناظر به جلوگیری از سماع و استماع اقوال است درحالی‌که این ادعا در تقابل جدی با سیاق آیات قرآن و روش هدایت انسان است در ثانی ترکیب کتاب ضلال از اساس ترکیبی نادرست است چراکه خواندن کتابی و به‌طورکلی استماع قولی نه موجب هدایت است نه موجب ضلالت چون هر دو نیاز به اتباع دارند با این تفاوت که مانع شدن از استماع اقوال قطعاً به هدایت (اتباع از احسن) ضربه می‌زند اما استماع با توجه به آیات قرآن به‌خودی‌خود علت تامه جهت اتباع از احسن نیست.

۴- ادله ادعا شده گذشته از تمام نقدهایی که به آن‌ها وارد است در برابر سیاق آیات قرآن علی‌الخصوص آیات ۱۷ و ۱۸ سوره زمر، هیچ‌کدام قادر به اثبات حکمی در خصوص جلوگیری از استماع اقوال (حرمت نشر و حفظ از تلف) نیستند و از طرفی آن‌گونه که فقها خلط کرده‌اند بین استماع و اتباع هیچ‌گونه ملازمه‌ای وجود ندارد و صرف استماع به اتباع نمی‌انجامد خلاصه اینکه می‌توان گفت با وجود داشتن معیاری چون قرآن دیگر خواندن هیچ کتابی و استماع هیچ قولی برای مسلمانان نمی‌تواند منجر به اتباع از غیر احسن شود.

منابع

قرآن کریم

ابن ادریس، محمدبن احمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ ق.

- ابن بابويه، محمد بن علي، *معاني الاخبار*، قم، موسسه نشر اسلامي، ١٣٦١.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، بيروت، دارالاحياء التراث العربي، ١٤١٦ ق.
- ابن براج، عبدالعزيز بن نحرير، *المهذب*، قم، موسسه نشر اسلامي، ١٤٠٦ ق.
- أبو بكر بن أبي شيبة، عبد الله بن محمد، *الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار*، الرياض، مكتبة الرشد، ١٤٠٩ ق.
- ابوعبيد، قاسم بن سلام، *غريب الحديث*، حيدر آباد- الدكن، مطبعة دائرة المعارف العثمانية، ١٣٨٤ ق.
- أبو الحسن نور الدين، علي بن (سلطان) محمد، *مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح*، دار الفكر، بيروت - لبنان، ١٤٢٢ ق.
- انصاري، مرتضى بن محمد امين، *كتاب المكاسب*، قم، مجمع الفكر الاسلامي، ١٤٢٠ ق.
- ايرواني، علي، *حاشية كتاب المكاسب*، قم، دارذوى القربى، ١٤٢١ ق.
- بحراني، يوسف بن احمد، *الحدائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة*، قم، موسسه نشر اسلامي، ١٣٦٣.
- خويي، ابوالقاسم، *مصباح الفقاهه*، قم، انتشارات داوري، ١٣٧٧.
- راشد الأزدي، معمر بن أبي عمرو، *الجامع*، المجلس العلمي بباكستان، توزيع المكتب الإسلامي ببيروت، ١٤٠٣ ق.
- روحاني، محمدصادق، *فقه الصادق*، قم، موسسه دارالكتاب، ١٤١٢ ق.
- _____، *منهاج الفقاهه*، قم، چاپخانه علميه، ١٣٧٦.
- سلار ديلمى، حمزه بن عبدالعزيز، *المراسم العلوية في الاحكام النبويه*، قم، ناشر معونت فرهنگى مجمع جهانى اهل بيت (ع)، ١٤١٤ ق.
- شهيد اول، محمد بن مكى، *اللمعة الدمشقيه*، قم، منشورات دارالفكر، ١٤١١ ق.
- شهيد ثانى، زين الدين بن علي، *الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقيه*، قم، مكتبه الداوري، ١٤١٠ ق.
- _____، *مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام*، قم، موسسه معارف الاسلاميه، ١٤١٣ ق.
- صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر، *جواهر لكلام فى شرح شرائع الاسلام*، طهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٧.
- طباطبايى كربلايى، على بن محمد على، *رياض المسائل فى بيان الاحكام الشرع بالدلائل*، قم، موسسه نشر اسلامي، ١٤١٢ ق.
- طوسى، محمد بن حسن، *النهايه*، قم، انتشارات قدس محمدي، بى تا.
- عاملى غروى، جواد بن محمد، *مفتاح الكرامة فى شرح قواعد العلامة*، قم، موسسه نشر اسلامي، ١٤١٩ ق.

- عبد الرزاق الصنعانی، أبو بكر، المصنف، هند، المجلس العلمی، ۱۴۰۳ ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، ارشاد الاذهان الی احکام الایمان، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
- _____، تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیه، قم، موسسه امام صادق (ع)، ۱۴۲۰ ق.
- _____، تذکرة الفقهاء، قم، موسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ ق.
- _____، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۲ ق.
- _____، نهاية الاحکام فی معرفه الاحکام، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۰ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، طهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، تهران، انتشارات استقلال، ۱۴۰۹ ق.
- محقق کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، موسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق.
- محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مومن، کفایة الاحکام، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۳ ق.
- مفید، محمد بن محمد، المقنعه، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، قم، منشورات جامعه مدرسین، بی تا.
- منتظری، حسینعلی، دراسات فی مکاسب المحرمه، قم، نشر تفکر، ۱۴۱۵ ق.
- موسوی خوانساری، احمد، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، طهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۵۵.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعة فی احکام الشریعه، قم، موسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۵ ق.
- یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم، حاشیة مکاسب، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۸.